

عدم اتکا به قدرت نیروی دینی و روشنگری و ترویج خواست و ضرورت جدایی دین از دولت بعنوان پیش شرط برقراری دموکراسی در ایران است

(برگرفته از سایت مشروطیت)

سهیلا ستاری: سرکار خانم بیضائی با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار سایت مشروطیت گذاشته اید، مایلم بپرسم از نظر شما چه مراحل تاریخی را جنبش ملی ایران در طول صد سال اخیر طی نموده است؟ خصایص عمده حرکات اجتماعی در طی صد سال گذشته کدام بودند؟

نیلوفر بیضائی: ما از صد و پنجاه سال پیش به اینسو با سه دوره ی تاریخی روبرویم که جنبش های فکری و اجتماعی در آن نقش اساسی ایفا کرده اند. پیشتاز و نخستین مرحله همان مقطع انقلاب مشروطه است که ما با یکسری وقایع پیچیده، متناقض و در عین حال با ورود افکار جدید مربوط به دنیای معاصر برخورد می کنیم. افکار آزادیخواهانه و ترقی جویانه در این دوران است که از سوی روشنگران ایرانی مطرح و دنبال می شد. تلاش برای محدود کردن قدرت نهاد سلطنت و تاکید بر اینکه "حق حاکمیت تنها از آن ملت" است، خواست برقراری حکومت قانون، تلاش برای ایجاد نظام حقوقی عرفی، مدرن کردن سازمانهای اداری، ایجاد مدارس و مراکز آموزشی همگانی، آزادی مطبوعات، قلم، بیان و احزاب ... اینها همه موضوعاتی است که از سوی روشنفکران مشروطه بیان و دنبال می شد.

پس از ایندوره دوران نهضت ملی شدن نفت برهبری دکتر مصدق خواست ملی ایرانیان را نمایندگی می کند. در این دوران بدلیل مقتضیات زمان مسئله ی استقلال ایران به یکی از اصلی ترین خواسته ها ی ملی بدل شد و مسئله ی محدود کردن قدرت نهاد سلطنت همچنان یکی از دغدغه های اصلی باقی ماند.

دوران سوم با وقوع انقلاب ۵۷ در ایران آغاز می شود. در این دوران مسئله ی استقلال و ضدیت با استبداد پادشاهی مهمترین رؤس حرکتی را تشکیل می داد که هویت آن را پاره ی اسلامی تعریف کرد و پذیرفته نیز شد. استقلالی که به بهای حذف فکر آزادیخواهی و آزادیخواهان، به تحقق آرزوی دیرینه ی روحانیت شیعه یعنی در دست گرفتن قدرت سیاسی انجامید، حق حاکمیت را نه از آن ملت، بلکه از آن ولی فقیه، نماینده ی زمینی قدرت آسمانی دانست، دین و دولت را در هم آمیخت و از "ملت"، "امت اسلامی" ساخت.

سهیلا ستاری: انقلاب مشروطیت ایران اساسا چه نوع انقلابی بوده، چگونه و با چه اهدافی شکل گرفت؟ چه نیروهای اجتماعی با چه اهداف اجتماعی اقتصادی در آن شرکت جستند؟

نیلوفر بیضائی: انقلاب مشروطه، نه انقلابی با مفهوم مارکسیستی اقتصادی- طبقاتی بود و نه خواهان دگرگونی و تغییرکل سیستم حکومتی. هر چند بحران اقتصادی و نفوذ بیگانگان در کل اقتصاد مملکت و وضعیت بحرانی اقتصادی و واگذاری روز افزون امتیازات استفاده از منابع طبیعی ایران به خارجیان، پیشزمینه های اعتراضات مردمی را فراهم کرده بود. اما با اینهمه انقلاب مشروطه را می توان بیشتر یک انقلاب فرهنگی ارزیابی کرد که راه را برای ترویج و ورود افکار آزادیخواهانه به ایران باز کرد. یکی از تناقضات مهم انقلاب مشروطه را شاید بتوان در همین دریافت دوگانه از غرب تعریف کرد. مبارزه با حضور سلطه جویانه ی غرب از یکسو و ترویج افکار آزادیخواهانه و تجدد طلبانه که مروجین آن از طریق آشنایی با دنیای فکری غرب با آنها آشنا شده و ذهن ایرانی بیگانه با مفاهیم دموکراسی خواهانه را با آنها آشنا کرد، یکی از همین پیچیدگیها را بنمایش می گذارد.

دقت کنیم که در دوران انقلاب مشروطه نزدیک به ۹۸ درصد مردم ایران بیسواد بودند و گرایشات مذهبی شدید داشتند. نفوذ روحانیون در میان توده ی مردم امری غیر قابل انکار بود.

خواست اصلی روحانیون برقراری حکومت الهی بود و بهمین دلیل علاوه بر نفوذ دینی بر جامعه، مخالفت آنها با غرب تنها به مقوله‌ی استقلال محدود نمی‌شد، بلکه با افکار آزادیخواهانه نیز به جد مخالف بودند، چون تقویت آن را معادل با تضعیف قدرت نفوذ خود می‌دیدند. بهمین دلیل در مراحل اولیه‌ی انقلاب مشروطه با دادن فتوا و سازماندهی جنبش تحریک تنباکو در راس انقلاب مشروطه قرار گرفتند، اما همینکه خواسته‌های ترقی خواهانه و آزادیخواهانه از سوی روشنفکران مشروطه دنبال شد، به مخالفت با آن برخاستند. روشنفکران مشروطه با آگاهی به نفوذ روحانیون بر مردم، در آغاز رهبری آنها را پذیرفتند و حتی بعد از تشکیل مجلس و در روند انقلاب مشروطه برای جلوگیری از مخالفت روحانیون، به ارائه‌ی تعاریفی بی‌اساس از آزادی و قانون و مقولاتی از این دست پرداختند و خواستند اثبات کنند که مشروطه نه تنها مخالف اهداف اسلام نیست، بلکه بر آن منطبق است. نتیجه‌ی اینکه آزادی، امر به معروف و نهی از منکر تعریف شد و از اعلامیه جهانی حقوق بشر، مهمترین قسمتها حذف شد تا با قوانین شریعت منطبق شود. بعبارت دیگر افکار ترقی خواهانه یکی پس از دیگری بدست خود روشنفکران عرفی اسلامیزه می‌شدند.

سهیلا ستاری: روند حرکت و پیشرفت انقلاب مشروطیت چگونه بود؟ نقش جنبشهای مناطق مختلف و قهرمانان این مناطق در آن میان چه بود؟

نیلوفر بیضائی: با در نظر گرفتن تاثیری که دستاوردهای انقلاب فرانسه بر افکار روشنفکران مشروطه گذاشته بود، با در نظر گرفتن جوهر اصلی فکری که می‌خواهد انسان را به گوهر انسانی خود آگاه کند، با در نظر گرفتن اینکه لازمه‌ی بیرون آمدن انسان از بندگی، رشد اراده‌ی آزاد وی و برقراری قدرتی است که بر پایه‌ی خواست او شکل گرفته است، با توجه به همزمانی انقلاب مشروطه و دگرگونیهایی که در همسایگی ایران در عثمانی و در روسیه در حال روی دادن بود، انتظار تاریخی از انقلاب مشروطه این بود که بتواند با از بین بردن دستگاه استبدادی دربار و روحانیت، اصل خواست حاکمیت ملی را متحقق کند. یحیی دولت‌آبادی یکی از روشنفکران براستی روشن بین انقلاب مشروطه در کتاب ارزشمند "حیات یحیی" بدرستی یکی از مهمترین علل عدم تحقق آرمانهای مشروطه را چنین توضیح می‌دهد: "امروز حکومت ایران در جلوگیری از آزادی ملت بیشتر از هر چیز به روحانی نمایان متوسل شده است و تا یک قوه قاهره این سلسله را در تحت انتظام قانونی در نیاورده و حدود آن را تعیین نکرده مشکل است باجرای قانون مساوات و اصول عدالت موفقیت حاصل گردد. این محظور بزرگ در مملکت عثمانی نیست و آنها این مرحله را پیش از ما پیموده اند..." - ص ۴۹ - در داخل ایران، نقش آزادیخواهان مناطق مختلف از تبریز گرفته تا بختیاریها و مناطق دیگر در دوره‌ی دوم مشروطه فعالتر می‌شود و آخرین تلاشهاست برای حفظ مشروطیت که متاسفانه با شکست مواجه شد.

سهیلا ستاری: نقش جنبش ترقیخواهانه داخلی از یکسو و نیروهای خارجی از سوی دیگر در رابطه با انقلاب مشروطیت ایران چه بوده است؟

نیلوفر بیضائی: همانطور که قبلا نیز در جایی نوشته‌ام، به باور من روند تحولات سیاسی-اجتماعی را پیش از هر چیز روابط داخلی تعیین می‌کند. اینکه نیروی خارجی چگونه و چرا از آن بهره برداری می‌کند، امری است ثانوی. من با این دیدگاه که بنوعی تلاش می‌کند مبارزین انقلاب مشروطه را با نیروی خارجی مربوط کند، مخالفم. در اینکه انگلیس در ایران هم دنبال حفظ نفوذ سیاسی و هم در پی منافع اقتصادی خود بوده است، شکی نیست. همین دو نکته نیز باعث چرخشهای گاه ضد و نقیض در اقدامات انگلیس در ایران شده است. از لحاظ سیاسی، هر قدر حکومت عقب مانده تر و نا توان تر بود، امکان نفوذ انگلیس بیشتر می‌بود (اسنادی وجود دارد که نمونه‌هایش را آدمیت در کتاب "ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران" ارائه می‌دهد و در آن وزیر خارجه انگلیس صریحا اعلام می‌کند که خواست انگلیس، گسترش نفوذ علماست). اما از لحاظ اقتصادی نیاز به وجود ثبات و امنیت داشت. در جریان انقلاب مشروطه نیز چرخش سیاست انگلیس و باز کردن درهای سفارت انگلیس بروی بست نشینان با همین منطق قابل

توضیح است. جنبش ترفیخواهانه ی داخل با وجود اینکه میراث فکری اش امروز بیش از هر زمان دیگر مورد توجه قرار گرفته است، اما بسیاری از روشنفکرانش که حامل این افکار بودند، از یکسو مرعوب دستگاه روحانیت و شریعت شدند و از سوی دیگر نتوانستند بجز دوره ی کوتاهی علاوه بر محدود ساختن قدرت استبداد سیاسی، در جهت رشد و گسترش آزادیها گام بردارند. علاوه بر این بعد از به توپ بسته شدن مجلس اول، هر مجلسی که تشکیل شد، نتوانست به نیازهای جامعه پاسخگو باشد. حتی پیش از آن هم گسترش فساد و سودجویی در میان مشروطه خواهان، زمینه های سقوط اخلاقی آنان را نیز در میان مردم ایجاد کرد. ایران تکه تکه شده بود و هر تکه در دست عده ای بود. چنین شرایطی بود که زمینه ساز بقدرت رسیدن یک حاکم مقتدر یعنی رضا شاه را فراهم می کرد.

سهیلا ستاری: چه میزان از اصلی ترین اهداف و آماج جنبش مشروطیت در آن مرحله متحقق گردیدند؟

نیلوفر بیضائی: مشروطه توانست در عرصه ی مدنی تحولاتی بسیار مثبت ایجاد کند. یکی از مهمترین آنها تاسیس مدارس بود. در دورانی که نزدیک به ۳۰۰۰ مکتب تحت نفوذ علمای شیعه و آموزش تنها در انحصار روحانیت قرار داشت، تاسیس مدارس که در عرض ده سال تعدادشان به ۳۶ عدد رسید، یکی از مهمترین نهادهای "مشروطه ساز" بود. تشکیل احزاب و چاپ روزنامه ها و گسترش فعالیت های هنری، ادبی، روزنامه نگاری و ترویج افکار آزادیخواهانه، از دیگر نکات مثبت بود که هر چند برای دوره ی محدود، اما بسیار تاثیر گذار بود. همچنین پیشزمینه های گرفته شدن دادگستری و قوه قضائیه از دست روحانیون و عرفی شدن این نهادها که در این دوره ایجاد شد، از دیگر نکات قابل ذکر و مهم است.

سهیلا ستاری: دوام و تاثیر نهادهای انقلاب مشروطیت در ایران تا چه اندازه بوده است؟

نیلوفر بیضائی: یکی از مهمترین نهادها همان مجلس شورای ملی است که هر چند تحت دیکتاتوری پیشین و توتالیتاریسم اسلامی امروز (که شده مجلس شورای اسلامی)، کمتر نمایندگان واقعی انتخاب شده از میان گزینه های گوناگون در آن شرکت داشته اند، اما حتی در همین صورت ظاهرسازی شده اش، نشان می دهد که رای مردم، غیر قابل چشم پوشی است.

سهیلا ستاری: نقش این انقلاب در شکل گیری آینده ایران چه بوده است؟

نیلوفر بیضائی: انقلاب مشروطه یک پیشینه ی تاریخی است که تمام آزادیخواهان و دمکراسی خواهان می توانند با تکیه به آن طرح آینده را بریزند. وقوع انقلاب اسلامی و درهم آمیختگی دین و دولت و ایجاد نظام توتالیتر دینی به جامعه نشان داد که عواقب ورود دین به قدرت سیاسی تا چه حد می تواند فاجعه آفرین باشد. امیدوارم روشنفکران هم این درس را گرفته باشند که اتکا به قدرت نیروی دینی و صرف نظر حتی مقطعی از روشنگری و ترویج خواست و ضرورت جدایی دین از دولت بعنوان پیش شرط برقراری دمکراسی در ایران، تا کجا می تواند آنها را در فاجعه آفرینی سهیم کند. امروز آزادیخواهان با طرح خواسته هایی چون تشکیل حکومتی که قوای آن ناشی از اراده ی مردم است و تاکید بر لزوم برقراری دمکراسی سیاسی و اجتماعی، بدنبال متحقق کردن همان آرمانهای انقلاب مشروطه هستند. منتها مسلم است که امروز دانش نیروها در مورد این مفاهیم و درک بسیاری از ضرورت وجود آزادی فردی بعنوان پیش شرط آزادی سیاسی، گسترده تر از پیش است. هر چند که همین امروز هم نیروی دینی تلاش می کند تا این مفاهیم را به زیر سیطره ی نگاه دینی به سیاست ببرد. البته جای تاسف است که پس از ۱۵۰ سال هنوز اندر خم یک کوچه ایم و مهمترین رکن آرمانهای مشروطه که همانا دمکراسی، آزادی و حقوق بشر بود، هنوز بسیار دور از دسترس است.

سهیلا ستاری: آیا پیوندی بین حرکت اجتماعی که این انقلاب ایجاد کرد و جنبش ملی شدن

نفت میبینید؟

نیلوفر بیضائی: آری. پس از سقوط حکومت رضا شاه که توانسته بود فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را تعطیل کند و با بقدرت رسیدن محمد رضا شاه جوان و در اثر فضایی که ایجاد شد حرکت‌های اجتماعی و سیاسی دوباره از سر گرفته شد. از یکسو روحانیت و نیروهای مذهبی که علیرغم محدودیتهایی که رضا شاه در مقابل فعالیت‌های آنها ایجاد کرده بود، از نظر پایگاه اجتماعی همچنان قدرت داشت، دوباره به میدان آمد و از سوی دیگر نیروهای آزادیخواه و ملی توانستند پایگاه اجتماعی خود را فعال کنند. در دوران رضا شاه هر چند چهره‌ی ظاهری ایران را بصورت برگشت ناپذیری نوسازی شده بود، اما به دلیل تشدید فضای استبدادی، تحولات اجتماعی مثبتی صورت نگرفته بود. در عین حال رضا شاه توانسته بود با ایجاد دولت مقتدر مرکزی، فضای قدرت نمایی سیاسی را از روحانیون بگیرد. با بقدرت رسیدن محمد رضا شاه از یکسو با شکل‌گیری جریان چپ و تشکیل حزب توده روبرویم و از سوی دیگر با قدرت گرفتن دوباره‌ی روحانیت و تشکیل فداییان اسلام، بعنوان یک جریان تروریستی اسلامی که خواهان برقراری حکومت اسلامی بود.

در اینجا لازم می‌دانم بر یک نکته‌ی بسیار مهم تاکید کنم. حضور روحانیون چه در انقلاب مشروطه و چه در جنبش ملی کردن نفت و در قالب استقلال طلبی، چون آنها را در برابر حکومت قرار می‌داد، باعث ایجاد این توهم می‌شد که آنها "آزادیخواه" هستند. چیزی که خود آنها هرگز ادعایش را نداشتند. در هر دو حرکت، هم در انقلاب مشروطه و هم در جنبش ملی شدن نفت، روحانیت در ابتدا با آن جنبش‌ها همراهی کرد و در نقش فتوا دهنده و بسیج‌کننده‌ی نیروی مردمی که تابع آنها بود، وارد میدان شد. در هر دو جنبش، پس از اینکه فکر لیبرال-دمکرات خواست استقلال را به خواست آزادی و دمکراسی تعمیم داد، روحانیت به مقابله با آنها برخاست. تعریف روحانیت از مقوله‌ی استقلال این بود که وجود خارجی و اجنبی، اسلام را به خطر می‌اندازد. یعنی اگر بپذیریم که استقلال بدین معنا که منابع طبیعی ایران از آن ایرانیان است و نیروی خارجی نمی‌بایست کنترل بر منابع و ثروت ایران داشته باشد، حرفی درست و منطقی و خواسته‌ای است ملی، روحانیت، آزادیخواهی و دمکراسی را نیز بعنوان پدیده‌ی غربی نفی می‌کرد و اصولاً در افتادنش در مراحل گوناگون با قدرت سیاسی با هدف حضور در قدرت سیاسی و اسلامیزه کردن قوانین بود. هم بهبهانی و طباطبایی در انقلاب مشروطه و هم کاشانی در جنبش ملی شدن نفت، علیرغم اینکه در حرکت‌های اولیه‌ی استقلال طلبانه حضور داشتند و نفوذ مردمی آنها در شکل‌گیری این جنبش‌ها بخشا تعیین‌کننده بود، زمانیکه مسئله‌ی حقوق ملی و دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی بمیان آمد، به مقابله پرداختند. فراموش نکنیم که آیت الله کاشانی یکی از روحانیونی بود که هنگامیکه رضا خان سردار سپه خواهان برقراری جمهوری شد، در درخواست از رضا خان برای پذیرفتن سلطنت نقش فعال داشت. پس از بقدرت رسیدن رضا شاه و در افتادن او با روحانیت، در نجف "مدرسه علوی" را تاسیس کرده بود. در عین حال همو بود که تا سال ۱۳۲۷ رهبر فداییان اسلام بود و پس از واقعه‌ی تیراندازی به محمد رضا شاه بعلت اینکه مورد سوء ظن قرار گرفت که در ترور شاه نقش داشته است، به بیروت تبعید شده بود.

از سوی دیگر پس از جنگ جهانی دوم و با توجه به اینکه قرارداد استعماری نفت به پایان می‌رسید و همچنین تغییراتی که در جامعه ایران در اثر گسترش نهادهایی چون آموزش و پرورش و نهادهای دولتی بوجود آمده بود، زمینه‌های ملی برای یک سیاست جدید دوباره ایجاد شده بود. بموازات چپ که ستیزه‌جویی با حکومت سیاسی را پیشه کرده بود، یک حرکت ملی برهبری دکتر مصدق نیز بوجود آمد. دکتر مصدق بعنوان یکی از میراث‌داران آرمان‌های مشروطه و بعنوان یک شخصیت لیبرال-دمکرات که سالها برای تحقق این خواسته‌ی ملی که "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" مبارزه کرده بود، بعنوان پیشگام این حرکت ملی به نخست‌وزیری رسید و توانست از پشتیبانی مردم نیز برخوردار شود. شخص دکتر مصدق بعنوان یک شخصیت سکولار و میهن‌دوست قابل احترام است، اما باید دید که همانگونه که در مجلس مشروطه روحانیون توانستند دست

بالا بیابند، روحانیون و مکلایان دینی که با درهم آمیختن سیاست و دین زمینه‌ی رشد جاه طلبیهای سیاسی شان را فراهم کرده بود، بزودی ایشان را احاطه کردند، بطوریکه اکثریت ۱۹ عضو موسس جبهه ملی ایران از روحانیون بودند و به نمایندگی کاشانی به اهرمی برای نفوذ جبهه ملی در میان مردم تبدیل شدند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که کاشانی در خفا مصدق را تحت فشار قرار می‌داده تا "حکومت اسلامی" برقرار کند و با دخالت روز افزون در تصمیم‌گیریهای مصدق، در پی تحکیم نفوذ و قدرت سیاسی اسلام‌یون بوده است. البته دکتر مصدق به این خواسته‌ی کاشانی تن نداد و از همینجا بود که پشتیبانی رهبری شیعه و در نتیجه پایگاه اجتماعی آنها بخصوص در بازار از دکتر مصدق پایان یافت. همچنین بزودی روشن شد که بسیاری از "یاران" دکتر مصدق، نه در پی منافع ملی، بلکه در پی جاه طلبی از او حمایت کرده بودند، بطوریکه شش تن از آنها که در سال ۳۰ به مجلس راه یافته بودند در کمتر از یکسال به پشتیبانی کاشانی به مصدق پشت کردند.

در عین حال شاه نیز که در این مدت به وحشت افتاده بود و می‌دانست که تداوم قدرتش منوط بر حمایت روحانیت است، پشتیبانی اولیه اش از وی را قطع کرد. همچنین وی تحت تاثیر این تبلیغات جناحهای ارتجاعی دربار قرار داشت که می‌گفتند، ادامه‌ی حکومت مصدق شرایط بقدرت رسیدن توده ایها را به یاری شوروی را فراهم می‌کند. با وجود اینکه نقش مخرب حزب توده در تضعیف حکومت مصدق، امری بارز است، اما من فکر نمی‌کنم که این حزب حتی با وجود نیروی نظامی، قدرت انجام چنین قصدی را می‌داشت. اما نمی‌توان از نظر دور داشت که حزب توده از هیچگونه هتاک‌ی به مصدق و دولتش کوتاهی نکرد. این حزب از یکسو سیاست موازنه منفی دولت مصدق را به ضرر "حزب برادر" در راس حکومت توتالیتر شوروی می‌دید و از سوی دیگر فکر لیبرال مصدق و دمکراتیزه شدن ساختار سیاسی را که از اهداف اصلی دکتر مصدق بود، عاملی برای عدم تحقق "جمهوریخواهی" به سبک شوروی خود می‌دید. در عین حال دچار این سوء تعبیر بود که گویا با افزایش تنشهای اجتماعی و وضعیت بحرانی، راه برای قدرتگیری اش باز خواهد شد. همه‌ی این عوامل این حزب را در مقابل دولت ملی دکتر مصدق قرار می‌داد و همسویی آن را با روحانیت در مقابله با دولت ملی مصدق تقویت می‌کرد. توهماتی مشابه این حزب را در انقلاب اسلامی نیز باز در کنار روحانیت قرار داد که شاید بتوان آن را توهم خود بزرگ بینی نامید.

سهیلا ستاری: جنبش ملی کردن نفت در سالهای ۱۳۳۲ چگونه و با چه اهداف اجتماعی اقتصادی شکل گرفت؟ به چه میزان این اهداف تحقق یافت؟

نیلوفر بیضائی: جنبش ملی کردن نفت، مرحله‌ای از مبارزات ملت ایران است که دستیابی به استقلال و آزادی را در دستور کار خود قرار داده بود. بعبارت دیگر از یکسو جنبه‌ی ضد استعماری آن که در دوران خود امری لازم بود، مرکزیت یافت. با ملی شدن صنعت نفت در اسفند ۱۳۲۹ و پیروزی ایران در دادگاه لاهه، یکی از بزرگترین دستاوردها نه فقط برای ایران، بلکه در سطح منطقه و جهان به مدیریت دکتر مصدق بدست آمد. نفوذ و قدرت انگلیس در ایران رو به افول پیدا کرد و دورانی بود که آمریکا وارد معادلات می‌شد. به باور من این بزرگترین دستاورد ممکن در آن زمان بود. اما در عین حال به باور من، دکتر مصدق نیز هم در رهبری معادلات سیاسی و اقتصادی و هم بلحاظ ترکیب نیروهای همراهش دچار تناقضات پیچیده‌ای شده بود. پیروزی اولیه که شور و هیجان بسیاری در میان مردم ایجاد کرد، باعث شد در مرحله‌ای که شاید درایت سیاسی حکم می‌کرد با توجه به توازن نیروهای جهان دو قطبی، تصمیم‌های دیگری گرفته می‌شد. البته این نگاه امروزی ماست و هر پدیده را باید در محک زمان خود سنجید. دکتر مصدق بعنوان یک شخصیت دمکرات و لیبرال مسلماً از سیاست موازنه‌ی منفی نمی‌خواست به نفعی ارزشهای دمکراتیک برسد، بلکه می‌خواست ایران در مقامی درخور قرار بگیرد و بعنوان یک کشور مستقل و مملکتی که حق بهره‌برداری از منابعش متعلق با ساکنینش یعنی ایرانیان است، برای آزادی و دمکراسی تلاش کند. اما نیروهایی که حول او گرد آمده بودند، همگی از این منظر به مسائل نمی‌گریستند. در نتیجه‌ی این اختلاف نظرها و دیدگاهها، رهبری

بحران حاکم در موضع ضعف قرار گرفته بود، اما خواسته هایی را که مطرح می کرد، با شرایط و امکانات موجود همخوانی نداشت.

سهیلا ستاری: در مجموع در این دو مرحله چه دستاوردهای غیرقابل بازگشتی در راستای اهداف جنبش ملی و ایجاد جامعه مدنی بدست آمد؟ کدام دستاوردها مجدداً بازگردانده شدند؟ کدام اساساً تحقق نیافتند و علل اجتماعی اقتصادی عدم تحقق آنها چه بود؟ در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چه اهداف سیاسی اجتماعی اقتصادی دنبال گردیدند؟

نیلوفر بیضائی: فکر می کنم به دستاوردها اشاره کردم. آنچه تحقق نیافت، دموکراسی بود. پس از کوتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق، یک سرخوردگی عمومی ایجاد شد و شاید بتوان دوران پس از این سقوط را دوران یاس نامید. از این دوره به بعد فضای سیاسی ایران برای مدت طولانی بسته شد و حکومت محمد رضا شاه، سیاستهای استبدادی و خاموش کردن دگراندیشان را ادامه داد. در عین حال نیروهای ملی بازمانده بدلیل این تجربه ی تلخ دیگر حاضر به شرکت در معادلات سیاسی نشدند و هر گونه فضای گفتگو مسدود شد. در نتیجه ی همین جو نا امید، جوانترها در دهه ی چهل به مبارزات چریکی و مسلحانه روی آوردند.

از این دوره به بعد دوران مقابله و رویارویی با نظام پادشاهی در میان نیروهای سیاسی شکل عمومی تر بخود گرفت و فضا برای رشد تفکراتی در میان روشنفکری که "موازنه ی منفی" را نه تنها در سیاست خارجی، بلکه در افکار خویش نیز پیش گرفت، به نیرویی ضد غربی بدل شد که یک سوی آن در رویای حکومت سوسیالیستی از نوع شوروی بود و دیگری در آرزوی "بازگشت به خویش" که این "خویش" را در هویت دینی تعریف می کرد. نزدیکی شاه با آمریکا و اردوگاه غرب، در فضای جهان دو قطبی، حضور نیروی چپ را یک تهدید جدی برای ایران تلقی کرد و با تمام نیرو به سرکوب آن پرداخت. تفکر مذهبی که هم بلحاظ تاریخی، بارزترین پیشینه اش به انقلاب مشروطه باز می گشت، با تبدیل سیاست "موازنه منفی" به شعار "نه شرقی، نه غربی، اسلامی" گزینه ای "مستقل" اما بغایت ارتجاعی را برای ایران تدارک می دید.

متأسفانه ملیون هم که خود را وارث دکتر مصدق می دانستند، بجای اینکه از شاهپور بختیار حمایت کنند، بدلیل خشمشان از حکومت شاه در کنار خمینی قرار گرفتند و بقیه نیز بهمین ترتیب بختیار همان کرد که به باور من مصدق اگر بود می کرد و "یاران" خشمگین دقیقاً همان کردند که مصدق حتی در بحرانی ترین دوران نیز بدان تن نداد (فشار کاشانی برای برقراری حکومت اسلامی). در انقلاب اسلامی، تعبیر روحانیت از مقوله ی "استقلال" (که پیش از این آن را تعریف کردم) پیروز شد و آزادی و دموکراسی لیبرال که آرمانهای انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت بود، در همان بهشت زهرا دفن شد. از لحاظ اجتماعی، نه تنها آزادی سیاسی ایجاد نشد، بلکه آزادی فردی و اجتماعی نیز از بین رفت و زنان اولین گروهی بودند که بیشترین بها را در آستانه ی انقلاب اسلامی پرداختند. "غیرت مردانه" (بقول محمد رضا نیکفر) و جهان بینی اسلامی جای مدیریت سیاسی را گرفت و نوادگان شیخ فضل الله نوری پیروزمندان انتقام ناکامی شان را در انقلاب مشروطه گرفتند. از نظر اقتصادی، همان روال اقتصاد دولتی که به فسادهای گسترده ی غیر قابل کنترل منجر شد در سطح گسترده پیگیری شد و بحران پشت بحران ایجاد شد که تا به امروز نیز ادامه دارد. بقدرت رسیدن اسلاميون در ایران سر آغاز تحرک دوباره ی حرکت های اسلامی- تروریستی در منطقه شد و امروز اینجاییم که می بینید.

سهیلا ستاری: درجه تحقق اهداف این انقلاب و یا بازگشت برخی از دستاوردها را چگونه میبینید؟ بویژه پس از گذشت ۲۷ سال از این انقلاب شرایط کنونی را چطور میبینید؟ آیا ایجاد مشروعیت و سلطانیسم و استقرار نوعی جدید از استبداد مطلقه را میبینید؟

نیلوفر بیضائی: من با وجود اینکه تحقق انقلاب در ایران را نتیجه ی نارضایتی و خواست تحول در جامعه ی ایران می دانم، اما سمت و سوی و مشخصه های آن را همانگونه که پیش از

این نیز اشاره کرده ام، فاشیستی ارزیابی می کنم. در شرایطی که هیچ مولفه‌ی مشترک میان نیروها بر سر واژه‌ی آزادی وجود ندارد و تعریف این واژه تنها به آزادی سیاسی آنهم فقط برای "خودی" تقلیل می یابد، زمانیکه شعار استقلال، نه به معنای حق حاکمیت ملی، بلکه با هدف انزوا و قطع ارتباط با همه‌ی دستاوردهای لیبرال-دمکراتیک غرب بکار می رود، نتیجه تنها می تواند حکومت اسلامی باشد.

حکومتی توتالیتر و بسی خطرناکتر از "سلطانیسم" مورد نظر شما، چون "سلطان" یک فرد مستبد، اما زمینی است، اما پیشوا و رهبر کاریسماتیک آنهم در ولایت فقیه و اسلامی شیعه نماینده‌ی در مقوله‌ی "تقدس" جا می گیرد، فرمان از آسمان می گیرد و انسان تسلیم فرامین آسمان، جرات در افتادن با آن را بسختی پیدا می کند. خصلت اعتراضی که در برابر حاکم زمینی جرات بروز می یابد، در برابر حاکم آسمانی محکوم به انقیاد است. انقیاد داوطلبانه با ابزار ایمان و خارج از محدوده‌ی عقل و خرد و ابزار نقد قرار دارد. بدون شناخت از حکومت توتالیتر آنهم از نوع دینی اش و مقایسه‌ی آن با نظام دیکتاتوری فردی، تنها به عدم تشخیص ابعاد فاجعه یاری می رساند و از نظر علوم سیاسی نیز نادرست است و به تحلیلهای غلط و در نتیجه راه حلهای غلط تر از آن می انجامد. بهیچوجه قصد ندارم برای استبداد نظام پیشین حکم برائت صادر کنم که نه عقل سلیم حکم می کند و نه شواهد تاریخی. اما مقایسه‌ی این دو نظام را تخت عنوان "سلطانیسم" کاملا نادرست می دانم.

سهیلا ستاری: کدامیک از این آماج در طول این صد سال تحقق نیافته مانده و از نظر شما چه عوامل و یا بحران اقتصادی سیاسی فرهنگی اجتماعی موجب آن گردیده است؟

نیلوفر بیضائی: آزادی، دمکراسی اجتماعی و سیاسی و حقوق بشر سه رکن بسیار مهم و پیش شرطهای پیوستن ایران به جهان متمدن هستند که نه تنها در این صد سال تحقق نیافتند، بلکه با وقوع انقلاب اسلامی با خشونت فرهنگی، سیاسی، نظامی حاکم مورد تجاوز قرار گرفته اند. با بقدرت رسیدن اسلام سیاسی برهبری روحانیت یک نقطه یا گره کور در شناخت تاریخ ایران که در پس مبارزات ضد سلطنتی ناشناخته باقی مانده بود، روشن شد و آن اهمیت غیر قابل انکار جدایی دین از دولت و حکومت بعنوان پیش شرط برقراری دمکراسی در ایران است. گمان می کنم به عوامل در پاسخهای پیشین اشاره کرده ام. از عوامل داخلی، شاید مهمترین آنها نفوذ روحانیت شیعه و تسلط بنیادهای احساسی و غیر عقلانی در نحله های سیاسی، استبداد و حکومت فردی پیشین و دنباله روی عوام از خرافات و فرامین و فتوهای آنان بود که همانگونه که دیدیم سابقه ای طولانی داشته است.

سهیلا ستاری: ادبیات و هنر ایران از جنبشهای صد ساله گذشته چه تاثیراتی را پذیرفتند؟

نیلوفر بیضائی: ادبیات و هنر ایران از زمان انقلاب مشروطه وارد مرحله ای نوین شد و نه تنها صرفا تاثیر پذیر نبود، بلکه بسیار هم تاثیر گذار بود. اصولا با ورود فکر تجدد و رویکرد به جهان مدرن، ادبیات، تئاتر، نقد و هنرهای دیگر وارد فضای دنیای معاصر شد. بزرگترین تحولات در عرصه‌ی ادبیات، داستان نویسی، نمایشنامه نویسی، شعر، نقاشی ... پس از انقلاب مشروطه در ایران رواج و تحول پیدا کرد. هر چند که محصولات ادبی و هنری خود دوران مشروطه بنا بر مقتضیات زمان بسیار شعاری بود، اما یک فضایی را باز کرد تا تولیدات ادبی و هنری ایران وارد عصر مدرن بشود. شاید بتوان انقلاب مشروطه را آغاز مرحله‌ی رنسانس ادبی و هنری ایران دانست که هر چند با فراز و نشیبهای متعدد، اما از رنسانس اندیشه‌ی سیاسی بسیار موفقتر و پویاتر بوده است.

سهیلا ستاری: باز هم بسیار سپاسگزارم خانم بیضائی، از وقتی که به من دادید.